



١٠٠٧١٩

موضوع رساله‌ی کارشناسی ارشد

نقد و تحلیل

غزل‌های حسین منزوی

استاد راهنما: دکتر رضا سمیع‌زاده

استاد مشاور: دکتر محمد حسین محمدی

دانشجو: روح‌الله کاظمی

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

تاریخ دفاع: ۱۳۸۶/۱۱/۲۳

۱۳۸۷ / ۲ / ۲۵

کتابخانه اساتید و دانشجویان
فصلنامه علمی و پژوهشی
فصلنامه علمی و پژوهشی

۱

۱۰۵۶۱۹

باسمه تعالی

جلسه‌ی دفاع پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد آقای روح‌الله کاظمی دانشجوی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین، با عنوان "نقد و تحلیل غزل‌های حسین منزوی" در مورخ ۱۳۸۶/۱۱/۲۳ برگزار شد و مورد تأیید هیأت داوران قرار گرفت: و با درجه‌ی عالی پذیرفته شد.

استاد راهنما: جناب آقای دکتر رضا سمیع زاده

استاد مشاور: جناب آقای دکتر محمد حسین محمدی

داور داخلی: جناب آقای دکتر برزگر خالقی

داور خارجی: جناب آقای دکتر قدرت‌الله طاهری

نماینده‌ی تحصیلات تکمیلی: جناب آقای دکتر صفاری

۱۳۸۷ / ۲ / ۲۱

مؤسسه تخصصی زبان و ادبیات فارسی





فهرست مطالب

عنوان:

صفحه

مقدمه

۱	- شرح حال
	- توصیف مجموعه غزل‌های منزوی:
۶	الف- حنجره‌ی زخمی تغزل
۸	ب- با عشق در حوالی فاجعه
۱۰	ج- از شوکران و شکر
۱۲	هـ- از کهربا و کافور
۱۴	و- از خاموشی و فراموشی
۱۸	بخشی اول: گرایش عاشقانه
۱۹	فصل اول: گرایش عاشقانه‌ی شعر معاصر
۲۴	فصل دوم: اروتیسم
۲۷	فصل سوم: شعر اروتیک:
۳۰	۱- شعر اروتیک در معرفت جسم
۳۱	۲- شعر رماتیک جنسی
۳۲	۳- شعر جنسی در مغالته‌های باب روز
۳۲	۴- طرح جنسی زبان
۳۵	فصل چهارم: بازتاب نگرش عاشقانه‌ی منزوی در غزل:
۳۶	۱- عشق و زن در حنجره‌ی زخمی تغزل
۴۱	۲- عشق، زن و جهان در «با عشق در حوالی فاجعه»
۵۶	۳- رویکرد متفاوت به عشق، در آثار بعد از فاجعه
۶۱	رویکرد چندگانه به زن در غزل‌های منزوی

فهرست مطالب

۶۶	بخش دوم: تحلیل غزل‌های حنجره‌ی زخمی تغزل
۶۷	فصل پنجم: ساختار موسیقایی حنجره‌ی زخمی تغزل:
۶۷	- وزن
۷۲	- قافیه
۷۵	- ردیف
۷۷	- موسیقی «کلمات و حروف»
۷۸	فصل ششم: ساختار سبکی و زبان‌شناسی حنجره‌ی زخمی تغزل:
۷۸	- استعاره و مجاز
۸۰	- اسطوره
۸۱	- اغراق
۸۲	- گروه حس‌آمیزی
۸۳	- ایجاز و حذف
۸۴	- باستان‌گرایی (آرکائیسیم)
۸۶	- صفت هنری
۸۴	- آشنایی زدایی در ترکیبات:
۸۸	- تتابع صفات و اضافات
۸۹	- اصطلاحات و کنایات و لحن محاوره
۹۱	- منادا و گروه‌های منادایی
۹۳	- کاربرد «نه» انصرافی
۹۵	بخش سوم: تحلیل غزل‌های مجموعه‌های بعدی
۹۶	فصل هفتم: ساختار موسیقایی غزل در مجموعه‌های بعدی:
۹۶	- نقش وزن در غزل منزوی
۱۰۰	- جایگاه قافیه در غزل منزوی
۱۰۴	- بررسی ردیف در غزل منزوی
۱۰۸	فصل هشتم: ساختار سبکی و زبان‌شناسی:
۱۰۸	- اسطوره
۱۱۲	- جایگاه اسطوره در غزل منزوی

فهرست مطالب

۱۱۹	- تشبیه، استعاره و مجاز:
۱۲۱	- نوآوری منزوی در تشبیه
۱۲۴	- استعاره و مجاز
۱۲۹	- حس آمیزی
۱۳۲	- تشخیص
۱۳۴	- تناقض
۱۳۷	- باستان‌گرایی (آرکائیسیم)
۱۳۹	- باستان‌گرایی (آرکائیسیم) در غزل منزوی
۱۴۹	- رویکرد به فرهنگ عامیانه:
۱۵۰	۱- شعر محاوره‌ای (ترانه)
۱۵۳	۲- کنایه‌ها و مثل‌های رایج در زبان عوام
۱۵۵	۳- واژگان و اصطلاحات محاوره‌ای
۱۵۷	۴- دیالوگ و محاوره (مناظره)
۱۵۹	- آشنایی زدایی در ترکیب‌های زبانی:
۱۵۹	الف- تتابع صفات و اضافات
۱۶۱	ب- نوآوری در بافت نحوی
۱۶۱	ج- استفاده از اصطلاحات و واژگان علوم مختلف
۱۶۳	د- گروه‌های منادایی
۱۶۷	بخش چهارم: نقدی بر چند غزل منزوی:
۱۶۸	فصل هشتم: بی تو نقشی بود هستی ...
۱۷۳	فصل نهم: خیال خام پلنگ من!
۱۷۹	فصل دهم: چه خوبی! شرابی؟ چه هستی؟
۱۸۲	فصل یازدهم: تا کی اش از من بدزدی ...
۱۸۷	بخش پنجم: گزیده‌ای از غزل‌ها
۱۹۸	فهرست منابع و ماخذ

چکیده

از بین شاعران معاصر، حسین منزوی، به واسطه‌ی نگاه ویژه‌اش، تحول ساختاری چشمگیری را در عرصه‌ی غزلِ امروز موجب شد. او با رویکرد منحصر به فرد خویش به شعر، خاصه غزل، در طیف‌های گوناگون، بدان تشخیص ویژه‌ای بخشید.

آنگاه که ستاره‌ی اقبالِ غزل به افول گراییده بود و عموم گویندگان بر این باور بودند که ظرف غزل فارسی اشباع شده و دیگر توان بازتاب انسان امروز و بیان دغدغه‌های او را ندارد، با مجموعه‌ی «حنجره‌ی زخمی تغزل» ظرفیت‌های بکر و ناشناخته‌ی غزل و نبوغ و حساسیت متعالی شاعرانه‌اش را، به اصطلاح به رخ گویندگان هم‌عصرش کشید.

تغزل جانِ کلامِ اوست. غزل او ساحت غنایی تازه‌ای را پیش روی خواننده می‌گشاید و جسارت شاعری او نقش تعیین کننده‌ای در ارائه‌ی این ساحت نوین ایفا می‌کند، و او را به ظرفیت‌های نامکشوف زبانی راه می‌برد؛ گرچه تلاش‌های او گاهی به شکستن ارزش‌های عرفی و سنت شعری می‌انجامد.

شناخت ژرف استعداد واژگان در هر نقشی (موتیف، قافیه، ردیف و ...) و توجه به کارکرد معنایی آن‌ها، رویکرد دیگرگون به وزن شعر و نزدیک کردن آن به دکلماسیون پیشنهادی نیما، ابداع اوزان عروضی، توجه به استعداد تکیه و درنگ، و موسیقی سکنه‌ها و سکوت‌های میان کلام، از رهیافت‌های منحصر به فرد منزوی است.

در عرصه‌ی ساختار سبکی، نگاه تازه‌ی او به موتیف‌های سنت شعری، بهره‌گیری از گنجینه‌ی زبان محاوره و فولکلور، توجه به باستانگرایی نحوی و واژگانی، استفاده از فرهنگ اسطوره‌ای، تر زبانی در دایره‌ی وسیع منادها، تازه‌کردن صور خیال رایج زبان فارسی با تشبیهات گسترده، خلق صور خیال تازه با توجه به تتابع صفات و اضافات و هزاران هنر پیدا و پنهان دیگر، او را مظهر تعبیر نظرات نیما، در ساحت غزلِ امروز می‌سازد.

فقط انحرافی بیمارگونه در شیوه‌ی زندگی نامه نویسی، سبب شده است که خصوصی‌ترین و چه بسا تصادفی‌ترین مدارک زندگی شاعر یا نویسنده، هسته‌ی اصلی مطالعه قرار گیرد و اشعار در پرتو این مدارک تعبیر و تفسیر شود و بر طبق میزانی منظم گردد که با موازین نقد ادبیات متناقض است.*

*- نظریه‌ی ادبیات. رنه ولک/آوستن وارن. ترجمه‌ی ضیاء

موحد.ص ۷۸.

شرح حال

نام من

عشق است!

آیا می‌شناسیدم؟ می‌شناسیدم؟ شناسیدم!

و این راه، با چنان طینینی در رشته کوه‌های عاشقی مکرر کرد، که پژواک نامش، با جان‌های ناگزیر از عشق در آمیخت و در زمره‌ی اساطیر عاشقانه این زاد بوم با نشان فرهیختگی، جاودانه شد. بر وارثان جام شوکرانی عشق و شعر اوست که به یادش جرعه‌ای بر خاک فشانند.

«شب پرگان

انکار آفتاب را

باژگونه،

از غار می‌آویزند.

با این همه

خورشید،

همچنان خورشید است.

و شب پرگان ...

بگذار

باژگونه بماند!»

آوار مرگ و تگرگ، روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳، به گلستان صریح‌ترین آیه‌ی شکوفایی، بلیغ‌ترین شعر گویایی، آن که بهار از رشک گل‌های شکرخندش می‌مرد، خنجر زد و بر نداگر «کجایی ای نسیم نابهنگام- ای جوانمرگی!

که ناخوش دارم از باد زمستانی فسردن را^۳»

فرود آمد و آن گاه، شاعری که خط به خط سرنوشت خویش را از دفتر شبهای بسته وام کرده بود، در خیزشی دوباره به سوی ماه، در محاق رفت.

برای من به صدا در می‌آید این ناقوس

به انتها چو رسد این شمارش معکوس

تفاوتی است در اشکال مرگ‌ها، ورنه

نداده جز خبر مرگ، هرگز این ناقوس^۴

او در آغازین روز مهر ماه سال ۱۳۲۵ با قلب مهربان و عاشقش، پای به خطه‌ی مردمان نه چندان با شاعرشان مهربان،- زنجان- نهاد. پدرش معلم روستاهای زنجان بود؛ او انسانی والا و شاعری توانا بود. «حسین و بهروز (برادر کوچکتر منزوی) شاعری را انگار از پدر به ارث برده اند.»^۵ وی سال‌های آغازین زندگی را در روستاهای نیک پی، کرگز و پیرسقا یا پیرزاغه زیست در سال ۱۳۳۲ وارد دبستان فردوسی زنجان شد و ۴ سال را در این مدرسه گذراند. سپس دو سال در دبستان صائب تبریزی، ۲ سال دبیرستان پهلوی (دکتر علی شریعتی کنونی)، ۴ سال دبیرستان صدر جهان (محمد منتظری کنونی) درس خواند. آن‌گاه در سال ۱۳۴۴ وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران گردید. به گفته خودش، این مسأله که مدرسه ابتدایی او نام شاعر بزرگ را بر خود داشت، با سرنوشت شاعری وی بی‌ارتباط نبود؛ زیرا سرانجام کارش را به کلاس‌های درس دانشکده ادبیات در تهران کشاند. سپس تحصیلات دانشگاهی خود در رشته ادبیات را ناتمام رها کرد و به رشته جامعه‌شناسی روی آورد ...

زنده یاد عمران صلاحی می‌گوید: «من و منزوی در یک سال (۱۳۲۵) به دنیا آمده بودیم؛ حسین در اول مهرماه و من در اول اسفندماه. هم سن و سال بودیم، او دانشجوی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود.

عموهای منزوی در جوادیه بودند. حسین، بیشتر در خانه عموی کوچکش (ستار) زندگی می‌کرد؛ نازنین مردی زحمتکش، با ذهنی باز و روشن و مشوق منزوی. پای من و منزوی به خانه همدیگر باز شده بود و همین طور به انجمن‌های ادبی پایتخت.

منزوی خیلی زود گل کرد و گل سرسید انجمن‌های ادبی شد. همان‌طور که بعضی‌ها سر سفره، غذای خوشمزه را نگه می‌دارند و آخر از همه می‌خورند، انجمن‌ها هم منزوی را نگه می‌داشتند تا آخر از همه شعر بخواند. این کار به نفع انجمن هم بود، چون حاضران به خاطر شعر منزوی ناچار بودند تا آخر جلسه حضور داشته باشند. منزوی حافظه‌ی عجیبی داشت و خیلی خوب شعر می‌خواند و همه را مجذوب می‌کرد.

منزوی از همان اول، عاشق بود و شاعر شور و شیدایی. سال چهل و سه، من غزلی گفته بودم که یک بیتش این بود:

پنجره خانه خود باز کن

دسته گل انداختم را ببین

منزوی اصرار می‌کرد که باید این پنجره را نشانم بدهی و من می‌گفتم چنین پنجره‌ای در جوادیه وجود ندارد، اگر هم باشد من جرأت چنین کاری را ندارم؛ آنچه من گفته‌ام، از روی تخیل است. اما منزوی هر شعری که گفت مصداق عینی داشت. پشت هر شعر او عشقی پنهان است؛ عشقی که می‌توانی دستش را بگیری و نفسش را حس کنی.

منزوی همیشه چند قدم از من جلوتر بود. او زودتر از من، نیما، شاملو و اخوان را شناخت. در پیاده‌روی‌های شبانه، گاهی اشعاری از شاملو و اخوان را زمزمه می‌کرد. من حتی مخالف شعر نو بودم! یک شب منزوی عصبانی شد و گفت: «چون تو خودت نمی‌توانی شعر نو بگویی، به آن فحش می‌دهی» ...

آن شب از لیج او شعر نو گفتم و فردا برایش خواندم. خیلی متعجب و خوشحال شد. اصلاً انتظار نداشت. گاهی لیج ولجبازی کار دست آدم می‌دهد. این هم از طنزهای روزگار است که مخالف آن روز شعر نو را حالا به شعر نو می‌شناسند و مدافع آن روز شعر نو را حالا به غزل! ^۵

نخستین مجموعه شعرش در سال ۱۳۵۰ از سوی نشر بامداد چاپ شده، با همین کتاب، برنده نخستین دوره جایزه شعر زنده یاد فروغ فرخزاد می‌شود.

می‌گفت: «در آن سال‌ها من خودم را یک شاعر نیمایی می‌دانستم و غزل برایم بیشتر به یک تفنّن شبیه بود و البته نه آن که آن را سرسری بگیرم».

شاید همین نقل قول نشانه‌ای باشد بر این که منزوی نوجوان به تمامی، شیفته‌ی پیر یوش و شعرها و نظراتش بوده است. اگرچه منزوی، شعر را در انجمنی نه چندان گسترده و پربار، با شعر کلاسیک آغاز می‌کند و با شاعری در قالب‌های کلاسیک خودش را به رخ دیگران می‌کشد، اما اولین برخوردهای جدی او با شعر، دقیقاً در ایستگاه‌هایی اتفاق می‌افتد که همگی به نوعی در مسیر نیما و شعرش واقع شده‌اند.

می‌گفت: «اولین بار، شعرم در صفحه‌ی شعر خوانندگان یکی از مجلات معتبر آن روزها چاپ شد. همین که فهمیدم، با تمام توانم تا جایی که می‌دانستم می‌توانم پدرم را پیدا کنم، دویدم و مقداری پول خواستم. پدرم پرسید: برای چی؟ و من توضیح دادم که شعرم چاپ شده و می‌خواهم بروم فلان مجله را بخرم. بعد از خرید مجله باز هم دوان دوان رفتم و آن را به پدرم نشان دادم. سری تکان داد و گفت: البته خیلی خوب است که شعرت چاپ شده، ولی صفحه‌ی خوانندگان آن قدرها معیار مهمی نیست و باید تلاش کنی که آثار در صفحه‌ی اصلی «شعر» مجله جای خود را باز کند».^۷

همین انگیزه باعث می‌شود که عزم منزوی جوان جزم‌تر شود تا بتواند مسئول بخش شعر مجله که کسی جز «فریدون مشیری» نبوده را مجاب کند. این تلاش ادامه پیدا می‌کند تا زمانی که منزوی، دانشجوی دانشگاه تهران می‌شود و یک روز چند تا از سروده‌هایش را برمی‌دارد و سراغ مشیری می‌رود. مرد میان سال ابتدا شک می‌کند که آیا این جوان، خودش این شعرها را سروده یا از جای دیگری به امانت گرفته است! خلاصه این که محک مشیری عیار شعر منزوی را به درستی می‌سنجد و بالاخره شعر او (دو قطعه شعر کوتاه) به صفحه‌ی شعر مجله راه پیدا می‌کند.

می‌گفت: «آن روزها سر و صدای شعر آتشی خیلی بالا گرفته بود. از طرف دیگر قرار بود اولین شب شعر گسترده‌ی زنجان را برگزار کنیم. من به عنوان مسئول شب شعر، به این فکر افتادم که آتشی را دعوت کنم. این دعوت انجام شد و آتشی آمد و برنامه با شور و شکوه تمام برگزار شد».^۸

این اولین برخورد منزوی جوان با منوچهر آتشی است. که حدود بیست سال بعد در مقدمه‌ای که بر «از شوکران و شکر» می‌نویسد، منزوی را «شاعر» می‌خواند و توضیح می‌دهد که این عنوان را به این راحتی‌ها به کسی اطلاق نمی‌کند.

می‌گفت: «گه گاه به دیدار دوستی می‌رفتم؛ (اگر نگارنده اشتباه نکند، دوست یاد شده، محمد گلبن بوده است) روزی به من گفت که من می‌خواهم برای دیدن کسی جایی بروم؛ تو هم می‌آیی؟ و من هم قبول کردم. یک کارتن را پر از کتاب کرد و به دست من داد. رفتیم تا به زندان رسیدیم. تعجب کردم و پرسیدم ولی هر بار به صبر دعوت شدم. وقتی وارد شدیم و راهروها و کریدرها را طی کردیم، با کسی روبرو شدم که دیدن او را در خواب آرزو می‌کردم». برای اولین بار حسین منزوی، محضر زنده یاد مهدی اخوان ثالث را درک می‌کند.

می‌گفت: «خیلی آرزو داشتم که بتوانم فروغ و شاملو را ببینم. تازه به تهران آمده بودم و مشتاق بودم که هرچه زودتر مسیری پیدا کنم و این دیدارها اتفاق بیفتد، اما در ناگهان ناباوری، خبر درگذشت فروغ را شنیدم. اولین و آخرین دیدار من با فروغ و اولین دیدار من با شاملو در ظهیرالدوله اتفاق افتاد؛ در حالی که همان‌طور که خود فروغ گفته بود برف می‌بارید و ...»^{۱۰}

حسین منزوی در این روزها، تازه بیست و یکی دو سال دارد. می‌گفت: «عمده‌ترین بخش درآمد معلمی پدرم، صرف خرید کتاب و خصوصاً مجلات و نشریه‌های ادبی و فرهنگی می‌شد و مادرم می‌گفت: این مرد پول‌هایش را خرج این چیزها می‌کند که بچه‌هایش بدبخت شوند. البته مادر حسین منزوی که - عمرش دراز باد - این جمله را از سر دردی می‌گفته که در برابر نامرادی‌ها به جان‌ش افتاده بود و گرنه تأثیر شخصیت فرهنگی چنین مادری بر منزوی تا حدی بوده که او همیشه ذکر می‌کرد که اگرچه پدرم شاعر و باسواد بود ولی من بخش عمده‌ای از پرورش ذهنی و دانسته‌هایم در خصوص افسانه‌ها و باورها و... را مدیون مادرم هستم. تردید ندارم که اگر چنین مادری نبود، شعر من شکل نمی‌گرفت»^{۱۱}.

نقل قول‌هایی که آمد، نه از سر تفتن بود و نه به خاطر این که برگهایی از تاریخ معاصر ایران ورق زده شده باشد؛ غرض اصلی، فراهم آمدن پیش زمینه‌هایی ذهنی برای کسانی بود که با حسین منزوی آشنایی کمتری دارند یا کسانی که او را به عنوان یک غزل‌سرای صرف می‌شناسند، بدون این که متوجه وجوه تمایز و تشخیص شعر او با دیگر غزل‌سرایان پیش و پس از او باشند.

بعد از انتشار اولین مجموعه‌اش بود که منزوی وارد رادیو و تلویزیون ملی ایران شد و در گروه «ادب امروز» به سرپرستی زنده یاد نادر نادرپور به فعالیت پرداخت. چندی بعد، مسئولیت برنامه‌های رادیو و تلویزیونی متعددی را برعهده گرفت که از آن میان می‌توان به برنامه‌های «کتاب روز»، «یک شعر و یک شاعر»، «شعر ما و شاعران ما»، «آیین و ترازو» و «آیین آدینه» اشاره کرد. در کنار همه این فعالیت‌ها، وی چندی مسئول صفحه‌ی شعر مجله‌ی ادبی «رودکی» بود. در سال نخست انتشار مجله سروش نیز با این نشریه همکاری داشت. مسئولیت صفحه شعر روزنامه محلی «امید زنجان» نیز برعهده او بود.

منزوی در کنار این قبیل فعالیت‌هایش، در سرایش نزدیک به ۱۵۰ ترانه با آوازخوانان و هنرمندان ایران هم چون: داریوش اقبالی، حسین خواجه امیری (ایرج)، جمال وفایی، ناصرمسعودی، کوروش یغمایی، بانو فیروزه، بانو گیتی، علی رضا افتخاری و مسعود خادم همکاری داشته است. هم اکنون نیز دو آلبوم موسیقی براساس ترانه‌های منزوی در دست انتشار است که به زودی به بازار خواهد آمد. آلبوم نخست که زاگرس نام دارد، دربردارنده ۸ آهنگ کردی و لری با آواز شهرام ناظری است که ارسلان کامکار آهنگسازی آن را برعهده دارد و شرکت «مشکات» آن را منتشر خواهد کرد. آلبوم دوم با ۶ ترانه از منزوی با آهنگسازی بهزاد محمودی‌زاده و خوانندگی علی رضا افتخاری روانه بازار خواهد شد، ولی هنوز نام آن مشخص نیست.

نگارنده، از بین مجموعه‌های شاعر، به جهت انتشارشان با نام‌های مختلف و درونمایه‌ی (غالباً) یکسان، به ترتیب پنج مجموعه شعر: «۱- حنجره‌ی زخمی تغزل، ۲- با عشق در حوالی فاجعه، ۳- از شوکران و شکر، ۴- از کهربا و کافور و ۵- از خاموشی‌ها و فراموشی‌ها» را، مورد بررسی قرار داده است. چراکه این پنج مجموعه، عمده‌ی غزل‌های منتشر شده‌ی شاعر را با خود دارند. از این رو برای آشنایی خواننده کتاب‌شناسی مختصری از این پنج مجموعه (غزل) ارائه داده و از باقی آثار و دست نوشته‌های زنده‌یاد، به ذکر نام کتاب، انتشارات و سال چاپ و ... بسنده می‌کند:

- توصیف مجموعه‌ی «حنجره‌ی زخمی تغزل»:

حسین منزوی در سال ۱۳۵۰مجموعه «حنجره زخمی تغزل» را به چاپ رسانید. در دفتر اول این کتاب، از مجموع بیست و دو غزل، دو غزل اجتماعی، «از زمزمه دلتنگیم، از همه‌ی بیزاریم» و «چگونه باغ تو باور کند بهاران را» بینش و حساسیت عمیق شاعر را نسبت به رویدادهای جامعه و

حوادث پیرامونش نشان می‌دهند. و بیست غزل باقی، در حال و هوای عاشقانه رقم می‌خورند که نقطه‌ی اوج آنها را می‌توان در غزل‌هایی نظیر: «دریای شورانگیز چشمانت، چه زیباست!» و «لبت، صریح‌ترین آیه‌ی شکوفایی است» دانست. هرچند تعداد غزل‌های این مجموعه بسیار اندک بود، لیکن خبر از تغییری عمده در غزل فارسی می‌داد. تغییری که شاید تجربه‌های «ایرج میرزا» و «عشقی» برای تلفیق زبان و دغدغه‌های نو با حفظ قالب و صنایع ادبی بدون غلتیدن در ورطه ژورنالیسم را می‌توانست به کمال برساند. خود منزوی با اشاره به غزل «لبت صریح‌ترین آیه‌ی شکوفایی است...» (۲) در این باره می‌گوید: «نخستین غزلی که از من چاپ شد منظور غزل در حال و هوای تازه‌ای است که راهی را در غزل امروز گشود این غزل بود در مجله فردوسی سال ۱۳۴۷»^{۱۲}.

دفتر دوم این مجموعه که حاوی شعرهای آزاد، مانند: «تو و کوهستان / همسایه روی مهتابی بود / تغزلی در باران / میدان / روستایی / هراس / روشن (قهرمان قصه‌های حماسی آذربایجان) / دریایی / وقتی تو نیستی / اشراق، مرثیه‌ی لیلا / پاییزی / اسم اعظم / طلسم / دریغ / آوار» که انگاره‌های شاعرانه‌ی منزوی را با بیان نه چندان جزئی نگر - که ویژگی اصلی شعر آزاد است - در خود انعکاس داده‌اند.

این دفتر، مثنوی «با تو بودن» که استقبالی است از مثنوی «عاشقانه»ی فروغ فرخ زاد «ای شب از رویای تو سنگین شده» را نیز با خود دارد و دویستی‌های این دفتر عبارت‌اند از: «دست‌ها»، «اما»، «اهتر از»، «حیرت» و «صبوری».

و در نهایت، دفتر سوم، که در چاپ دوم این مجموعه بدان اضافه شده است، حاوی هشت غزل است. این غزل‌ها در مجموعه‌های بعدی شاعر نیز آمده‌اند. خود شاعر در بیان علت این حضور مکرر، فضا و حال و هوای مشابه آنها با غزل‌های این مجموعه و نیز ادای دین به خوانندگان جوان اشعارش می‌داند. «یک دویستی پیوسته، چند شعر آزاد و یک شعر بی‌وزن و بالاخره، چند رباعی و دویستی و ترکیب‌بندمانندی که در سال‌های انتشار چاپ نخستین «حنجره‌ی زخمی تعزل» برای خودش، شعر معروفی بوده‌اند؛ نیز شعر عامیانه‌ی «دلخواه»، که شاعر دلبستگی عمیقی به آنها داشته است؛ در این مجموعه خودنمایی می‌کنند. انتشارات آفرینش، در بهار ۱۳۸۲ به چاپ مجدد این مجموعه همت گماشت.

- صفرخان:

یک شعر بلند نیمایی است که در سال ۱۳۵۸ انتشارات چکیده آن را منتشر کرده بود و اینک توسط مؤسسه‌ی فرهنگی-هنری یکتا رصد زنجان تجدید چاپ شده است. این منظومه‌ی بلند نیمایی را شاعر، به روح آزادی‌خواه یکی از قهرمانان تاریخ معاصر (صفر قهرمانیان) و همچنین برادرِ خود پیشکش کرده است؛ زیرا گرامی داشتن یار عزیز صفرخان که همچنان سمبل پیروزی در شکست این سرزمین و این مردم است، برای شاعر ارزشمند و گران‌بهاست. این کتاب شعرِ منزوی پس از هشت سال سکوت، در ستایش از مردانگی دیرپاترین زندانی سیاسی دوران محمدرضا پهلوی منتشر شد. وی با ستودن از روحیه آزادگی «قهرمانیان» از این که گروهی با برجسب‌های ناچسب سیاسی و خطی، قصد انحصاری کردن این زندانی آزادی‌خواه را داشته و دارند، گفت: این شعر در حقیقت ستایش‌نامه و ادای دین شعر معاصر بود به صفر قهرمانیان که با سی و سه سال حبس بی‌وقفه پهلوان زندانی‌های سیاسی شاه شد.

- ترجمه‌ی منظومه ترکی «حیدربابا»ی استاد محمد حسین شریار:

این اثر که در قالب شعر نیمایی از زبان ترکی به فارسی است، توسط انتشارات آفرینش در سال ۱۳۶۹ به چاپ رسید. منزوی در ترجمه‌ی این منظومه، هنرمندی خاصی از خود نشان داده است. در واقع می‌توان گفت بهترین و شاعرانه‌ترین ترجمه‌ای است که از این منظومه چاپ شده است. زیرا هم‌زبانی منزوی در قدرت درک و ترجمه‌ی مفاهیم حیدربابا، و استعداد ذاتی منزوی در شعر، نقش به‌سزایی در این ترجمه ایفا کرده است.

- توصیف مجموعه‌ی «با عشق در حوالی فاجعه»:

مجموعه غزل «با عشق در حوالی فاجعه» در بر دارنده‌ی یکصد غزل از حسین منزوی، و از جمله قوی‌ترین و بهترین مجموعه‌های اوست، چاپ اوّل آن در سال ۱۳۷۱ توسط انتشارات پازنگ وارد بازار شد که در کمترین زمان نایاب شد. در این مجموعه، شاعر-برخلاف سایر مجموعه‌ها که با شماره‌گذاری غزل‌ها آن‌ها را مشخص نموده، با سلیقه‌ی خود برای هر غزل نامی برگزیده است. اُفق بلند شعر عاشقانه در این کتاب، و ارائه‌ی غزل‌های اروتیکی چون «ز باغ پیرهن، چون دریچه‌ها وا شد/ بهشت گمشده، پشت دریچه پیدا شد»، «دوستم بدار ای زن! ای زن بهار آمیز! /

خرمن گل سرخم، روی دامن پاییز»، نیز «به غیر آینه، کس رویه روی بستر، نیست / و چشم آینه، جز ما، به سوی دیگر نیست» و ... که «زبان جنسی» سامان یافته‌ای را ارائه می‌دادند از یک سو، و از طرفی انرژی و تحرک و نشاط موجود در بافت کلام و نوع واژگان این مجموعه، از عوامل عمده‌ی استقبال نسل جوان از این مجموعه بود. یادمان نرود، این مهم، زمانی روی داد که عملاً در مجامع علمی، تئوری مرگ غزل، به عنوان قالب شعری، مطرح بود. منزوی با خلق شعرهای نابی در این قالب، غزل را وارد عرصه‌ی نوینی ساخت؛ و موجب این انگاره شد، که غزل، قالبی است برای همه‌ی اعصار.

این مجموعه حاوی چهار غزل اجتماعی نیز هست، که تأثر بالای شاعر را از حوادث اجتماعی زمان خود به‌عینه نشان می‌دهد. غزلی برای زلزله زدگان [رودبار؟] که سبک خاص شاعر را، و غایت توفیق او را در ساحت‌های گوناگون غزل، به نمایش گذاشته است. نزدیک به پنج غزل از این مجموعه در حال و هوای فلسفی، سروده شده، و تفکر و اندیشه‌وری او را منعکس می‌کنند.

هفت غزل این مجموعه نیز، در رثای برادرش «حسن» سروده شده است. منزوی از این واقعه به‌شدت متأثر بوده، و این تأثر در آثار بعد از واقعه، به صورت دردی ته‌نشین و اندوهی جباری و شکوهمند خود را نمایان ساخته است. غزل دیگری از این مجموعه را، با مطلع «قندِ عسلِ من! غزلِ من! گلِ نازم! / کوته‌شده‌ی رشته‌ی اقیانوس درازم» برای دخترش «غزل» سروده، که به قول خود شاعر، وقتی برای دخترش شعر می‌گوید؛ شعرش بسیار دلنشین است*. یک غزل محاوره‌ای عاشقانه (ترانه) با مطلع «آهای تو که یه «جونمت» هزار تا جون بها داره / بکش منو با لبی که، بوسه‌شو خون بها داره»، حاضر شیرین این مجموعه است؛ و غزل دیگری با مطلع «نهادم بر ضریحی سر، که عرش آنجا، جبین‌سا بود / کویری بودم، اما، دیدگانم مثل دریا بود» که در زیارت امام رضا(ع) سروده است. باقی این مجموعه، عاشقانه‌هایی در حوالی فاجعه‌اند.

*- منزوی در مجموعه‌ی «همچنان از عشق» مثنوی محاوره‌ای برای دخترش دارد، با مطلع:

« دختر کم! صدات زدم فداتم! صدام بز، منتظر صداتم...» در میان این شعر فولکلور می‌نویسد: «شعرای من، وقتی که از تو می‌گن / بیشتر از، همیشه، دلنشین...». این مثنوی با عشق می‌آغازد و به توصیف فضای سیاسی می‌انجامد. البته در کل اثر به شعرهای محاوره‌ای احمد شاملو نظر دارد.

این مجموعه، پس از مرگ منزوی در سال ۱۳۸۴ توسط انتشارات پاژنگ، در دو هزار و دویست نسخه، تجدید چاپ شد.

- این ترک پارسی گوی:

کتابی است در تحلیل و بررسی شعری شهریار که دی سال ۱۳۷۲ به همت انتشارات برگ چاپ شده است. منزوی در این کتاب از شهریار به عنوان شاعر شیدایی و شیوایی یاد می‌کند و شعر او را با عناوین مختلف از قبیل: تذکره‌ی احوال، شعر شهریار، مکتب شهریار، هذیان دل و حیدر بابا، مثنوی افسانه‌ی شب، شعرهای آزاد شهریار و ... بررسی می‌کند و خود را یکی از دوستداران شعر شهریار می‌داند و می‌گوید: «دفتر شهریار، همیشه برای تسخیر دل مشتاق من، طرفه‌هایی در آستین داشته است.»^{۱۳}

- توصیف مجموعه‌ی «از شوکران و شکر»:

شاعر این مجموعه را «به حضور مسلط همیشه عشق و غم‌ها و شادی‌های بزرگش» تقدیم کرده است. چاپ نخست این مجموعه در سال ۱۳۷۳ توسط انتشارات آفرینش وارد بازار شد که محتوی یکصد و چهل و پنج غزل است. گرچه معدودی از این غزل‌ها در مجموعه‌ی «با عشق در حوالی فاجعه» آمده، لیکن حال و هوای متفاوتی بر این مجموعه سایه انداخته است. منزوی اکنون دیگر نوجوان پُر شر و شور روزگار «حنجره‌ی زخمی تغزل» و جوان روزگار «با عشق در حوالی فاجعه» نیست. عشق در غزل‌های «شوکرانی»، رنگ اعتدال به خود گرفته، و نامهربانی روزگار، تأثیر کم و بیش خود را بر خانه‌ی آبادان دل شاعر، برجای نهاده است. اندوه او از مصیبت تیرباران برادر عزیزش «حسن» در جای جای این مجموعه آشکار است. یازده غزل این مجموعه، در سوک نازنین برادر از دست رفته‌اش سروده شده است:

«ای غرقه به خون، پیرهن سبز تن دوست!! ای لخته لخته خونت، نطع شهادت تو!! خاک باران خورده آغشته است با بوی تنت // می‌باری ای باران و می‌شویی زمین را // به خاک تو، گلی از لخته‌های خون دل آرم // آمد غروب و باز دل تنگ من گرفت // هنوز داغ تو ای لاله‌ی جوان، تازه است // ای مرگ بی‌مضایقه بر عاشقان زده!! آن گل، که اسیر تندبادی بود // باز آن سمنند زخم خورده، بی‌سوار آمد // دشمن شکست اگرچه ز تو، پر و بال تو».

گرچه این غزل‌ها، شخصی هستند، لیکن فضای حاکم بر آن‌ها و زبان حماسی و انقلابی‌شان، بر شعر انقلاب نیز تأثیر فراوانی بر جای نهاد که خود محل تأملی دیگر است و فرصتی دیگر برای پرداختن می‌طلبید. شش غزل دیگر این مجموعه نیز، در شور و حال انقلابی است، ولی باز، متأثر از مرگ برادرش، سروده شده است. البته نمی‌توان آن‌ها سوگ سروده نامید. چرا که شامل مفاهیم و موضوعات فراگیرتری هستند:

«آیا چه دیدی آن شب، در قتلگاه یاران؟ // شب می‌رسد از راه و شفق، سرخ‌ترین است // پای در ره که نهادید، اُفق تاری بود // ای دریغ از یک شکوفه! نوبهاران را چه شد؟ // نه هر ستاره سهیل است، اگرچه در یمن است // کاسه‌ی خورشید، پُر از خون کیست؟»

و غزلی زیبا، با مطلع «شاعر! تو را زین خیل بی‌دردان، کسی نشناخت // تو مشکلی و هرگزت آسان، کسی نشناخت» در سوگ مهدی اخوان ثالث، سروده شده است. این غزل، تکرار تاریخ راه، به نظاره نشسته است. عجیب است که خود منزوی مصداق عینی مضمون شعرش شد؛ گویی آن را در سوگ خود سروده باشد.

غزل‌های اجتماعی این مجموعه، عبارتند از:

«خانه‌های دم‌کرده، کوچه‌های بغض‌آلود // وقت آن آمد، کز اندوهان سبکباری کنیم // شود آیا که پَر شعر مرا، بگشایند؟ // باد، می‌زارد، مگر خوابی پَریشان دیده است // ریشه‌ی سرو جوان، با خاک صحبت می‌کند» که غزل اخیر، هم به لحاظ فرم و هم از جهت محتوا بهترین غزل اجتماعی این مجموعه است و قابلیت‌های سینمایی آن، باعث استقبال فراوان شاعران دیگر، از زمین شعری (فرم و محتوا)ی آن شده است.

باقی غزل‌های این مجموعه، محتوای عاشقانه‌ای دارند. ولی فضای عاشقانه‌ی حاکم بر آن‌ها عاطفی‌تر و ملایم‌تر شده‌اند. در کمتر موردی از آن‌ها، هیجان و شور و اشتیاق «حوالی فاجعه» حاکم است.

در مقدمه‌ی این مجموعه نیز، منزوی پس از دفاعیاتی که در باره‌ی جایگاه خودش در غزل امروز، و نقل قول‌ها و گلایه‌هایی از همالانش، و بی‌مهری دوستان و ... اظهار کرده، دیدگاه‌های عالمانه‌ی خود را راجع به شعر امروز، که پیش‌تر از آن در «مجله‌ی تماشا» شماره‌ی ۶۶ سال دوم، هشتم تیر ماه ۱۳۵۱» به چاپ رسانده بود، آورده است.

- با سیاوش از آتش:

عنوان این مجموعه که برگرفته از داستان سیاوش است، برای شاعر بس عزیز است؛ زیرا خون سیاوش و مظلومیت او نه تنها در این مجموعه بلکه در سایر اشعار نیز برایش مهم است و بارها از مظلومیت سیاوش سخن گفته است. این مجموعه در سال ۱۳۷۵ در انتشارات پاژنگ منتشر شد. این کتاب سیصد و سی و چهار غزل از کتاب‌های حنجره‌ی زخمی تغزل، با عشق در حوالی فاجعه و از کهربا و کافور انتخاب شده است.

- توصیف مجموعه‌ی «از کهربا و کافور»:

این مجموعه شامل ۹۷ غزل است که بخشی از آنها در گزیده شعر «با سیاوش از آتش» به خوانندگان عرضه شده است. شاعر این مجموعه را به کهربای سیمای پدر و کافور گیسوان مادرش «پیشکش کرده، که شامل دو بخش است و کتاب زمان آن را در سال ۱۳۷۷ با اندکی (تصرف!) در تیراژ ۳۳۰۰ نسخه، به چاپ رساند. طرح روی جلد از آذر صحبت‌لو، عکسی است از مرحوم منزوی در میان‌سالی و داود رضاییان آن را گرفته است.

حس و حال غالب بر مجموعه مانند همیشه تغزل است. لیکن در این مجموعه، غم فقدان برادر، سایه‌ی چیره‌ای که مجموعه‌ی از شوکران و شکر را آن را تیره و کدر ساخته بود، تقلیل یافته و به نوعی تسکین نشسته است. تنها چهار سوگ‌سروده در این مجموعه آمده که دو تای آنها پیش از این در کتاب «از شوکران و شکر» آمده بود: «شبه میان مه از بوی سوختن می گفتم // نگاهم به دنبال خطِ غباری است // این بار تیرِ مرگ، به افسونت ایستاد // ریشه در خونِ دلم برده، درختی که من است».

شور و حال افزون‌تری - نسبت به مجموعه‌ی از شوکران و شکر - در عاشقانه‌هایش نمود یافته، حضور رنگ‌ها در آن بسامد بالایی دارند: «خاکستری - ارغوانی - سبز آبی - بلا تکلیف - سیاه طاعونی - و...» نیز به ترکیب‌سازی و بدایع لفظی توجه زیادی شده: «مسیح آونگی - دریاچمن - پیمان‌هی سوگند - عطرها‌ی ترخونی - و...».

فلسفی‌ترین غزل‌هایش در این مجموعه حضور دارند: «هستی چه بود اگرچه تو را و مرا نداشت // با ما شبی نبود که در خون سفر نکرد // نشان به نام خود ابلیس زد جبین مرا // دیشب که تا